شهید علی خوش لفظ در دیدار با مقام معظم رهبری

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهیدان خوش لفظ از شهدای دفاع مقدس همدان

# «خوش‌لفظ»ها بارها در کنار هم مجروح شدند

**حضرت آقا در دیداری که با ایشان داشتیم درباره برادران شهیدم گفتند: برادران خوش لفظ، خوش رفیق و خوش زخم**

■ شکوفه زمانی

**شهید علی خوش‌لفظ را با خاطراتی که از او در کتاب «وقتی مهتاب گم شد» منتشر شده است، می‌شناسیم. حضرت آقا نیز تقریظی بر این کتاب نوشتند که باعث توجه بیشتر دوستداران حوزه دفاع مقدس به کتاب شد. اما دو برادر دیگر شهید خوش‌لفظ نیز از شهدای دفاع مقدس هستند. امیر، اولین پسر این خانواده است که سال ۶۳ براثر عوارض شیمیایی در مناطق عملیاتی آسمانی شد. سپس جعفر در سال ۶۶ و هفت ماه پس از ازدوجش شهید شد و نهایتاً علی، در سال ۹۶ بر اثر عوارض جانبازی شیمیایی که داشت به برادران شهیدش پیوست. گفت‌وگوی «جوان» با نیره خوش‌لفظ، خواهر شهیدان را پیش رو دارید.**

**سه برادر شما در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند و این نشان دهنده خانواده‌ای انقلابی است. به نظر شما چه سبکی در زندگی خانواده شما وجود داشت که باعث شد سه نفر از این خانواده به شهادت برسند؟**

پدر و مادرم، پنج فرزند داشتند، سه پسر و دو دختر. فرزند اول خواهرم هستند و بعد برادرهایم به ترتیب امیر متولد ۱۳۴۱، علی متولد ۱۳۴۳ و جعفر متولد ۱۳۴۵ که هر سه به شهادت رسیدند و فرزند آخر خانواده خودم هستم که سال ۱۳۵۱ به دنیا آمدم. رهبر معظم انقلاب مدظله‌العالی، در صحبت‌هایی که در دیدار با ایشان داشتیم، در خصوص برادران شهیدم فرمودند: «برادران خوش‌زخم، خوش‌رفیق، خوش‌نیت و خوش‌لفظ». مرحوم پدرم شغلش آزاد بود. راننده ماشین‌بزرگ و کارش دائم در جاده‌ها بود. ایشان به رعایت حرام و حلال در کارش خیلی اهمیت می‌داد.

مرحوم مادرم هم معلم قرآن محله بود. مادرم در حقیقت با عملش به بچه‌ها الگو می‌داد. آن چیزی که عمل می‌کرد، به بچه‌هایش منتقل می‌کرد. دیگر هیچ لزومی نداشت برای ما از خدا و پیغمبر بگوید، مادرم جلسات قرآن داشت، خودش مربی قرآن و باسواد بود و قرار بود معلم شود، اما بعد از ازدواج، پدرم گفته بود: «تربیت بچه‌ها خیلی مهم‌تر است.» بعد از آن، مادرم مربی بودن را در خانه پیاده می‌کرد. همیشه اگر کسی مشکلی داشت، مثلاً وام می‌خواست یا از نظر اعتقادی سؤال داشت، در منزل ما، برای همه باز بود. منزلی نزدیک خانه‌مان در همدان خیلی معروف بود، خانم‌ها آنجا برای جبهه کار می‌کردند، خیاطی می‌کردند، حبوبات پاک می‌کردند، بسته‌بندی می‌کردند و... مادر من هم پای ثابت کار در آنجا بود. یعنی ما هر بار اگر از مدرسه می‌آمدیم و می‌دیدیم در خانه‌مان بسته است، می‌رفتیم و مادرمان را آنجا پیدا می‌کردیم. زمان جنگ تحمیلی چون خواهر بزرگم زودتر از همه ازدواج کرده بود و من هم آن زمان ۱۴ یا ۱۵ سال بیشتر سن نداشتم می‌دیدم داداش‌ها سر جبهه رفتن با هم دعوا داشتند که نوبتی بروند تا مادر تنها نماند. همزمان هم پیش آمده بود، چند بار داداش‌هایم با هم مجروح شده بودند.

شهید جعفر خوش لفظ

**شهید اول خانواده، امیر آقا، چطور برادری بود؟ و شهادتش چگونه رقم خورد؟**

آقا امیر که متولد ۱۳۴۱ بود، در سال ۱۳۶۱ در منطقه سردشت جانباز شیمیایی شد و در سال ۱۳۶۳ در سن ۲۰ سالگی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. مزارش در قطعه عاشورا نزدیک گلزار شهداست. داداش امیر در دهه ۶۰ که صدام منطقه سردشت را بمب شیمیایی زده بود در آن منطقه به صورت مأموریتی بار می‌برد و آنجا شیمیایی شده بود. این مواد شیمیایی وارد خونش شد و بعد از گذشت چند ماه دکترها تشخیص دادند، داداش امیر سرطان خون دارد و گفتند: «در خونش مواد شیمیایی پیدا شده است.» ولی با این همه آدمی نبود که دنبال مسائل جانبازی‌اش باشد یا پرونده‌ای در بنیاد شهید تشکیل دهد.

نهایتاً در سال ۱۳۶۳ آسمانی شد. داداش به تازگی نامزد کرده و چون درگیر بیماریش بود، دیگر قسمت نشد ازدواج کند. فاصله سنی من و داداش امیر زیاد بود و من ایشان را فردی بسیار مؤدب می‌دیدم. همچنین ایشان احترام به پدر و مادر را بسیار رعایت می‌کرد. چون شیمیایی شده بود خیلی حرف در مورد بیماری وی می‌گفتند. برای همین پدرم مجبور شد به خاطر هزینه‌های بیمارستان ماشینش را که منبع درآمد خانواده بود بفروشد تا داداش امیر را در بیمارستان ساسان تهران بستری کند.

داداش امیر در طبقه سوم بیمارستان بستری بود و پدرم که در رفت و آمد به آنجا بود، با مشکل فشار خون مواجه شد. متأسفانه همان زمان چک فروش ماشین را از جیب ایشان زدند و همین قضیه منجر شد، پدرم خیلی در شهر تهران غریبی بکشد. پدرم برای بیماری داداش امیر از هیچ چیزی دریغ نکرد. یک صحنه تلخی همیشه در ذهنم هست، وقتی مادرم هر روز ملافه امیر را عوض می‌کرد، شاهد ریزش موهای امیر بود. مادرم هر روز موهای ریخته شده پسرش را می‌شمرد. لحظه به لحظه جلوی چشمش از بین رفتن فرزندش را می‌دید که چطور مانند شمع، آب می‌شود. ولی کاری نمی‌شد کرد. عاقبت داداش امیر ۳۰ شهریور ۱۳۶۳ به شهادت رسید.

**نحوه شهادت برادرتان جعفر چطور بود؟**

جعفر آقا، برادر کوچکم متولد ۱۳۴۵ بود. ایشان در اوایل سال ۱۳۶۶ هفت ماه از ازدواجش می‌گذشت که شهید شد. جعفرآقا بارها همراه برادر دیگرم علی، به جبهه رفت. هر دو بارها مجروح و در بیمارستان بستری شده بودند. یک بار علی آقا خاطره‌ای تعریف کرد، می‌گفت: «من وقتی به هوش آمدم، دیدم جعفر هم کنار من بستری شده است.» جعفر سال ۱۳۶۶ و در حالی که تنها هفت ماه از ازدواجش گذشته بود، در ماووت عراق به شهادت رسید. ایشان یک جوان رشید بود، ولی وقتی پیکرش برگشت، بدنش به اندازه یک بچه بود! وقتی اسم داداش جعفر می‌آید، من فقط مظلومیت او را در ذهنم تصور می‌کنم. وقتی مادرم بهش می‌گفت علی آقا جبهه است شما دیگر نروید، می‌گفت: «هر کسی تکلیفش بر گردن خودش است. قرار نیست چون علی در جبهه است از گردن من ساقط شود.» برای همین درس را رها کرد و گفت درس را بعدا هم می‌شود خواند. ولی الان حضور در جبهه واجب‌تر است. داداش جعفر بسیجی بود. ولی بعدها به عضویت سپاه در آمد و به عنوان پاسدار در جبهه بود. در عین حال کارهای پایگاه مقاومت مسجد مهدویه کمال‌آباد برعهده ایشان بود. هر وقت از جبهه می‌آمد، کارهای بسیج را پیگیری می‌کرد. موقع شهادت به عنوان پاسدار و فرمانده گردان تخریب بود. بار آخری که می‌خواست برود، صبح زود به خانواده صبحانه مفصلی داد. مادرم از او پرسید مگر خبری است؟ داداش جعفر گفت: «عازم جبهه هستم» و موقع رفتنش چندین مرتبه مادر و خواهرانش را در آغوش کشید. گویی می‌دانست، این آخرین دیدار او با خانواده است.

وقتی وصیتنامه‌اش را باز کردیم نوشته بود: «خیلی انتظار این لحظه را می‌کشیدم، روز شماری می‌کردم به معبودم برسم.» ببینید ملاک جوان‌های آن زمان چه بوده است. آرزوهایشان این بود، لحظه‌شماری می‌کردند شهید شوند. همچنین چکیده صحبت‌های داداش جعفر این بود که: «حجاب، اطاعت از رهبری، اطاعت از ولایت» است.

> وقتی مادرم هر روز ملافه امیر را عوض می‌کرد شاهد ریزش موهای امیر بود. مادرم هر روز موهای ریخته شده پسرش را می‌شمرد. لحظه به لحظه جلوی چشمش از بین رفتن فرزندش را می‌دید که چطور مانند شمع، آب می‌شود. ولی کاری نمی‌شد کرد. عاقبت داداش امیر ۳۰ شهریور ۱۳۶۳ به شهادت رسید

امیر خوش لفظ به خاطر اثرات گازهای شیمیایی آسمانی شد

> مقام معظم رهبری دی ماه ۹۵، تقریظی بر کتاب وقتی مهتاب گم شد، نوشتند که بسیار پر معناست. وقتی همراه خانواده برای مرتبه سوم خدمت آقا رسیدیم، با توجه به اینکه ایشان کتاب را مطالعه کرده و خیلی به مطالب کتاب واقف بودند به ما فرمودند: «برادران خوش لفظ، برادران خوش‌معنا، برادران خوش زخم، برادران خوش‌رفیق، برادران خوش نیت»

داداش علی و جعفر، از همان اوایل جنگ در جبهه حضور داشتند. باید بگویم گاهی یا بیشتر اوقات هر دو در منزل نبودند و این مسئله برای ما خیلی سخت بود. چون داداش امیر هم در میان خانواده نبود و تازه به شهادت رسیده بود و فراق شهادت داداش امیر و نبود دیگر برادرها در منزل، مادرم را خیلی ناراحت می‌کرد. ولی با این همه مادرم چیزی نمی‌گفت و گلایه‌ای نمی‌کرد.

**در مورد شهادت برادرتان علی بگویید؟**

علی آقا، متولد ۱۳۴۳ بود. تمام هشت سال جنگ تحمیلی را در جبهه حضور داشت. در این مدت ۱۱ بار مجروح شد. هم شیمیایی شده و هم یک ترکش همسایه نخاعش بود. در شیراز و تهران چند بار نخاع ایشان را باز کردند، ولی کسی حاضر نشد دوباره دست بزند. گفتند: «قطع نخاع می‌شود.» بعد از جنگ هم دوبار برای درمانشان به آلمان اعزام شدند که متأسفانه تمام این تلاش‌ها نتیجه نداد تا این که ۳۰ آذر ۱۳۹۶ بعد از ۳۳ سال تحمل رنج جانبازی، به شهادت رسید. مزارش نزدیک مزار سردار همدانی است. ایشان سه فرزند دارند. در سال ۱۳۹۶ پسر کوچکش سوم دبستان بود که پدرش به شهادت رسید.

داداش بیش از ۷۰ ماه در مناطق مختلف عملیاتی از کردستان تا جنوب ایران حضور یافته و در عملیات‌های رمضان، بیت‌المقدس و الفجر ۲، ثارالله، مسلم بن‌عقیل و زین‌العابدین، والفجر ۵ و عملیات فاو، کربلای ۵، عملیات آزادسازی خرمشهر و رمضان حضور داشت.

من به یاد دارم یک شب، جعفر آقا از جبهه آمد. یک کوله‌پشتی خاکی‌رنگ داشت. آن را در زیرزمین پنهان کرد و بعد به ما توصیه کرد، مادر اینها را نبینند. نگو علی‌آقا زخمی شده و لباس‌های خونی‌اش داخل کوله بود. خواهربزرگم یواشکی لباس‌ها را در حمام شست. به خاطر این که اعصاب مادرم به هم نریزد. صبح لباس‌ها را در حمام می‌برد و زیر پایش می‌گذاشت؛ آب را باز می‌کرد تا خون آنها برود و بعد وقتی روی بند لباس پهن کرد؛ ما تازه متوجه شدیم این لباس علی آقاست.

داداش علی از خاطرات جبه‌هایش تعریف می‌کرد: «به دلیل شدت حملات هر سه یا چهار روز یک‌بار وقت می‌کردیم غذایی بخوریم. یک روز پس از چندین روز گرسنگی، وقتی آتش دشمن کمتر شد خواستیم با فرمانده گروهان غذایی بخوریم. دست‌هایمان آلوده به خون بود و غذاها هم داخل یک پلاستیک فریزر بود که از داخل ماشین تدارکات به سمت ما پرت می‌کردند. کیسه را با شهید محرمی باز کردیم تا غذایی بخوریم؛ ناگهان دیدم خمپاره‌ای به وسط پیشانی یکی از بسیجیان که مشغول نگهبانی بود اصابت کرد و سر او متلاشی شد. همه تکه‌های سر آن بنده خدا وسط غذای ما ریخت و صحنه‌ای بسیار دردناک به وجود آورد.»

**گویا علی آقا با حاج احمد متوسلیان هم همرزم بودند؟**

آن‌موقع که داداش علی یک رزمنده نوجوان ۱۵ ساله بود و می‌خواست برای مرخصی به همدان بیاید، تعریف می‌کرد: «در مسیر حاج احمد متوسلیان را دیدم که به مریوان می‌رفت. حاج احمد قبلاً من را دیده بود. پرسید: «اسمت چی بود؟» گفتم: «علی خوش لفظ» حاج احمد گفت: «به واقع خوش‌لفظ هستید شما هم بیا با هم برویم.» داداش خجالت کشیده بود بگوید دارم به همدان برمی‌گردم و با حاج احمد همراه شده بود. در راه حاج احمد از داداش پرسیده بود در خط چه کار می‌کردی؟ و او در جوابش گفته بود: «اولش کنار قبضه خمپاره بودم. بعدش آموزش دیده بانی دیدم و دیده‌بان شدم. وقت عملیات هر کاری از دستم برآمده انجام دادم و آخرش هم به گشت و شناسایی رفتم.»

با این صحبت‌های داداش، حاج احمد با تعجب گفته بود: «به یک بچه ۱۵ ساله نمی‌خورد، عضو تیم گشت و شناسایی باشد.» بعد حاج احمد دستش را روی شانه داداش انداخته و گفته بود: «یک بلدچی باید اول خودش را بشناسد. بعد خدای خودش را و بعد مسیر رسیدن به مقصد را. آن وقت می‌تواند دست دیگران را بگیرد و راه را از چاه نشان دهد. شاه کلید توفیق در عملیات‌ها دست بلدچی‌هاست.»

**تصاویری از دیدار شهید علی خوش‌لفظ، با مقام معظم رهبری وجود دارد. مربوط به چه زمانی می‌شود؟**

از خاطرات برادرم یک کتاب با عنوان وقتی مهتاب گم شد، منتشر شده است. حضرت آقا این کتاب را خوانده و پسندیده بودند. لذا داداش علی چند مرتبه با رهبری دیدار داشتند. مقام معظم رهبری هم دی ماه ۹۵ تقریظی بر این کتاب نوشتند که بسیار پر معناست. برای همین وقتی همراه خانواده برای مرتبه سوم خدمت آقا رسیدیم، با توجه به اینکه ایشان کتاب را مطالعه کرده و خیلی به مطالب کتاب واقف بودند به ما فرمودند: «برادران خوش‌لفظ، برادران خوش‌زخم، برادران خوش‌رفیق، برادران خوش‌نیت» این حرف‌شان به این خاطر بود که بارها بارها و خیلی اوقات هر دو (داداش جعفر و علی) مجروح می‌شدند و زخمی برمی‌گشتند. آنها در عملیات ثارالله، مجموعاً ۲۰ ترکش خورده بودند. پرستار باور نمی‌کرد، چگونه زنده مانده‌اند. برای همین بالای سرشان در بیمارستان نوشته بود: «برادران خوش‌لفظ، برادران خوش‌زخم» و لفظ «خوش زخم» برای همین بود. وقتی آن دو مجروح می‌شدند طولی نمی‌کشید، دوباره به مناطق جنگی اعزام می‌شدند.

**شما به عنوان خواهر سه شهید، چه صحبتی با خوانندگان این صفحه دارید؟ از کسانی که برای امنیت کشور حاضر هستند جان خود را فدا کنند؟**

باید بگویم خیلی از مسائل را می‌شود به زبان آورد ولی بعضی چیزها در عمل خیلی سنگین است. کسی که سه جوانش را برای امنیت کشورش از دست می‌دهد، مسئولیت ما را سنگین‌تر می‌کند. یک پدرومادر که یک عمر با سختی‌های فراوان، جوان‌شان را بزرگ می‌کنند و آنها را دو دستی تقدیم اسلام می‌کنند، باعث می‌شود ما هم دین و مسئولیتی برعهده داشته باشیم. البته خواسته خود برادرانم بود که به جبهه بروند؛ ولی باز من فکر می‌کنم یک ظرفیتی در وجود پدرومادر شهدا بوده که خدا هم بچه‌هایشان را را انتخاب کرده است تا این مقام را به آنها بدهد. واقعاً با سختی فراوان این جوان‌ها را بزرگ و تقدیم کردند و نهایتاً خودشان هم با گذراندن این سختی‌ها دنیا را ترک کردند.

## جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۶۵

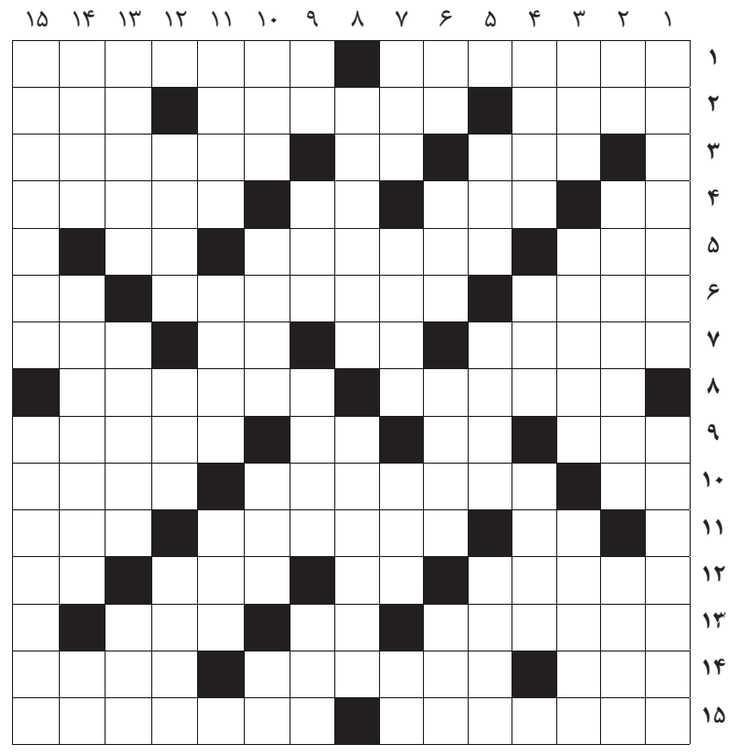

### از راست به چپ

■ ۱- ورزش ملی و کهن ایران- به آخرین فرزند خانواده می‌گویند ■ ۲- زیارتکننده- روحانی نهضت ملی شدن صنعت نفت- تکان شدید ■ ۳- آفت احسان- لاف توخالی- از شهرهای استان مرکزی ■ ۴- گبر نشده- وظیفه و مستمری- علامت بیماری- سروصدای مردم ■ ۵- اهلی- مشایعت- مداد فرنگی ■ ۶- زندان تهران- بیماری تب نوبه- صوت درد ■ ۷- پایتخت ویتنام- اتمسفر- جدید- سلاح کمری ■ ۸- مادر رستم- سنگر ■ ۹- کاری که نیاز به استخاره ندارد- تپه کوچک- کجاست- از منابع فقه ■ ۱۰- به دنیا آوردن- درفش معروف- پست و فرومایه ■ ۱۱- فوندانسیون- بیماری باقلایی- دستور ■ ۱۲- الهه جنگل و ماه- از نت‌های موسیقی- گودال- گوشه‌نشین شطرنج ■ ۱۳- روایک- چوب خوشبو- خوش‌پوش ■ ۱۴- دشمن سرسخت- کمک‌رسان- نمایش همراه با ساز و آواز ■ ۱۵- محتاج- فلزی نقره‌ای رنگ برای تهیه آلیاژهای سبک

### از بالا به پایین

■ ۱- اتوبان- جانوران مهره‌دار و خونسرد ■ ۲- یک و یک- بزرگ‌ترین ایالت کشور آلمان- کلمه‌ای در مقام لاقیدی ■ ۳- نقره- نوعی از بیماری تالاسمی- خرس چینی ■ ۴- بالنگ- عددی دورقمی- شاه انگلیسی ■ ۵- نوعی سبزی- اتحادیه بینالمللی حمل و نقل هوایی- سفره چرمی ■ ۶- منقار کوتاه- امت‌ها- خودستایی- برکت سفره ■ ۷- موی گردن شیر- عنوانی برای حاکم یا فرمانروا در هند- فدراسیون بین‌المللی دوومیدانی- رفوزه ■ ۸- نوعی هلو- مهاجم بنام و اسبق تیم ملی اروگوئه ■ ۹- لنگه در- قیمت- نوعی پرتقال- جزماندیش ■ ۱۰- اینجا به عربی- حنا- جناح لشکر- تیم فوتبالی در فرانسه ■ ۱۱- دشمن ریشه- درختچه آپارتمانی- از حبوبات ■ ۱۲- لگد- مرد عرب- پدر اختراع ■ ۱۳- لانه پرنده- علم شیمی قدما- رونوشت ■ ۱۴- غذای زندانی- بیماری فراموشی- صورت ■ ۱۵- زندگی اگر اینگونه شود خسته‌کننده می‌شود- رباعی سرای نامی

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | ۱ | | ۶ | | ۵ | | |
| | | | | ۳ | ۲ | ۸ | | |
| ۲ | | ۵ | | | | | | |
| | ۷ | | | ۱ | ۹ | | ۶ | |
| | ۶ | | | | ۸ | | ۷ | |
| | ۲ | | | | ۷ | | ۹ | |
| | | | ۱ | | | ۷ | | ۲ |
| ۳ | ۸ | | | | | | | |
| | | | ۷ | | | | | ۴ |

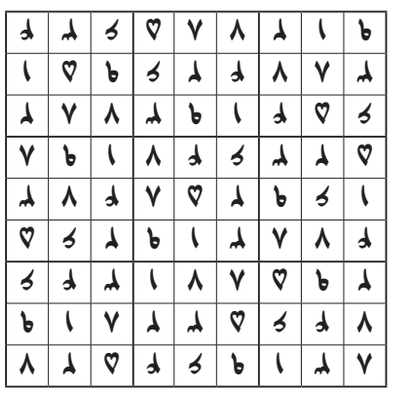

### جدول کلمات متقاطع
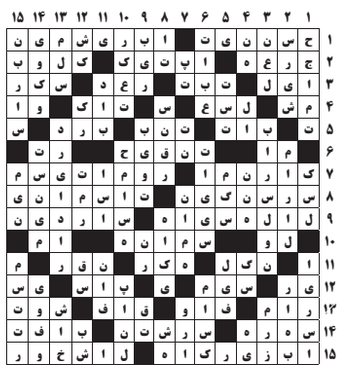
پاسخ جدول شماره ۷۱۶۴